

است. این نگاه چقدر در شکل‌گیری ادبیات و روایت‌های روزنامه تأثیر داشت؟

خیلی زیاد. ببینید، یکی از اتفاقات مهمی که آن زمان در صبا افتاد، حضور آدم‌هایی بود که می‌توانستند نگاه خشک و صرفاً تحلیلی را به یک روایت مخاطب‌پسند تبدیل کنند. مثلاً آن زمان هدی ایزدی که تجربه حضور در مجلات پرفروشی مثل «تماشا» را داشت، به تحریریه آمد و دقیقاً همان چیزی بود که من به آن احتیاج داشتم؛ کسی که بتواند بعضی وقت‌ها نگاه خشک من را تعدیل کند و به آن رنگ و بوی مخاطب‌پسندتری بدهد.

هدی ایزدی فقط یک دبیر تحلیلی نبود؛ یک جور کاتالیزور میان نگاه سردبیر و تحریریه بود. در کنار او، آدم‌هایی مثل آزاده تنها هم نقش مهمی داشتند. ما با هم به یک قاعده مشترک درباره ادبیات روزنامه‌نگاری صبا رسیده بودیم؛ اینکه مخاطب وقتی از صفحه اول تا صفحه آخر هفته‌نامه یا روزنامه را می‌خواند، با وجود همه تفاوت قلم‌ها و اسم‌ها، احساس کند همه این صفحات فصل‌های مختلف یک داستان واحد هستند.

یعنی جنس تیتراها، ادبیات متن‌ها، ریتم صفحات و حتی طراحی جلد، همه از یک هویت مشخص پیروی می‌کرد. جلد برای ما حکم تیتراژ یک فیلم را داشت و صفحه آخر، مثل پایان یک اپیزود بود؛ جایی که به مخاطب می‌گفت «صبر کن، ادامه این روایت را در شماره بعد خواهی دید». این نگاه کاملاً قصه‌پردازانه بود و من فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های صبا هم همین شد.

در این چهارده سال، فضای رسانه‌های هنر و فرهنگ تا چه اندازه تغییر کرده؟ آیا هنوز امکان اثرگذاری یک روزنامه فرهنگی مثل گذشته وجود دارد؟

حتماً هنوز امکان اثرگذاری وجود دارد، اما شکل و جنس این اثرگذاری تغییر کرده است. عادت رسانه‌ای مردم عوض شده است. امروز حجم شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی آن‌قدر زیاد شده که اساساً مدل دریافت خبر و تحلیل را تغییر داده است. زمانی روزنامه‌ها و مجله‌ها مرجع بودند؛ یعنی اگر مطلبی در یک روزنامه منتشر می‌شد، وزن داشت، اعتبار داشت، درباره‌اش بحث می‌شد. اما امروز ما با فضایی روبه‌رو هستیم که یک کانال تلگرامی یا یک صفحه اینستاگرامی می‌تواند تبدیل به مرجع خبر شود، حتی اگر پشت آن یک نوجوان هفده‌ساله نشسته باشد.

نیویورک‌تایمز و واشنگتن‌پست هنوز منتشر می‌شود، اما اگر دقت کنید امروز اکانت‌های شبکه‌های اجتماعی این رسانه‌ها گاهی از نسخه کاغذی‌شان اثرگذارترند. پس این فقط مختص ایران نیست؛ یک تغییر جهانی است. اما مسئله اینجاست که هر گسترشی الزاماً به معنای رشد نیست. این دورا نباید با هم اشتباه گرفت. فضای مجازی باعث گسترش انتشار محتوا شد، اما الزاماً کیفیت تحلیل و روزنامه‌نگاری را رشد نداد. ما زمانی درباره دوره‌ای حرف می‌زنیم که یک گزارش یا یک نقد در مطبوعات می‌توانست روی فضای فرهنگی و حتی سیاسی کشور تأثیر بگذارد. نقدی که مثلاً در مجله فیلم منتشر می‌شد، چون از چند فیلتر حرفه‌ای عبور کرده بود، اعتبار داشت. دبیر سرویس می‌دید، سردبیر می‌خواند، درباره‌اش بحث می‌شد و بعد منتشر می‌شد. برای همین وقتی نقدی منتشر می‌شد، سینماگر واکنش نشان می‌داد، جامعه درباره‌اش حرف می‌زد.

امروز اما هر کسی با موبایلش می‌تواند درباره هر فیلم یا کتابی نظر بدهد؛ حتی اگر تمام تجربه‌اش از سینما همان سه فیلم آخری باشد که دیده است. ممکن است همان مطلب در شبکه اجتماعی صد هزار بازدید هم بگیرد، اما سؤال اینجاست که آیا این الزاماً به معنای اثرگذاری عمیق فرهنگی است؟

رسانه‌های دیجیتال مزایای خودشان را دارند؛ سرعت دارند، گستردگی دارند، دسترسی آسان دارند، اما آن نظام حرفه‌ای روزنامه‌نگاری که در مطبوعات وجود داشت، چیز دیگری بود. آنجا اعتبار متن مهم بود، هویت نویسنده مهم بود، فرآیند تولید محتوا مهم بود. برای همین هنوز هم معتقدم اگر یک روزنامه فرهنگی بتواند هویت مستقل، تولید محتوای واقعی و نگاه حرفه‌ای داشته باشد، همچنان می‌تواند اثرگذار باشد؛ فقط دیگر مدل اثرگذاری‌اش مثل گذشته نیست و باید خودش را با زیست رسانه‌ای امروز تطبیق بدهد.

فکر می‌کنید مهم‌ترین میراث روزنامه «صبا» در روزنامه‌نگاری فرهنگی چیست؟ آدم‌ها؟ نوع نگاه؟ یا جسارت در ورود به بعضی موضوعات؟

همه این‌ها به هم وابسته‌اند؛ هم آدم‌ها، هم نوع نگاه، هم جسارت در ورود به بعضی موضوعات. اصلاً نمی‌شود یکی را جدا از دیگری دید. ورود کردن به یک موضوع مهم، قبل از هر چیز نیازمند آدم‌هایی است که اهمیت آن موضوع را تشخیص بدهند. بعد این آدم‌ها باید کنار هم جمع شوند و این جمع شدن خودش احتیاج به یک فکر مدیریتی دارد؛ مدیریتی که بتواند نیروها را بشناسد، آن‌ها را کنار هم قرار دهد و به آن‌ها اعتماد کند.

از طرف دیگر، برای اینکه بتوانی چنین مجموعه‌ای را حفظ کنی، احتیاج به امکانات، ابزار، مسئولیت‌پذیری و حتی پشتوانه مالی داری. همه این‌ها مثل حلقه‌های یک زنجیر به هم متصل‌اند. نمی‌توانی بگویی فقط جسارت مهم بوده یا فقط آدم‌ها مهم بودند. اگر آن آدم‌ها نبودند، آن جسارت هم شکل نمی‌گرفت. اگر آن نگاه مدیریتی نبود، آن آدم‌ها کنار هم جمع نمی‌شدند. اگر مسئولیت‌پذیری وجود نداشت، آن اعتماد به وجود نمی‌آمد. به همین خاطر فکر می‌کنم «صبا» بیشتر از اینکه فقط یک نشریه باشد، یک پیکره زنده بود؛ مجموعه‌ای از آدم‌ها، نگاه‌ها، تجربه‌ها و اعتمادهایی که کنار هم قرار گرفتند و یک هویت مشترک ساختند.

بعد از مدتی به نظر اولویت شما سریال‌سازی و کارگردانی بود تا ادامه دادن در عرصه رسانه و روزنامه‌نگاری؟

بالاخره سن و سال و شرایط آدم هم تغییر می‌کند. من سال ۸۳ عملاً از مطبوعات فاصله گرفته بودم و حوالی سال‌های ۹۱ و ۹۲ دوباره به فضای رسانه برگشتم. طبیعی است که در آن فاصله ده‌ساله، زندگی و کار من وارد مسیرها و درگیری‌های دیگری شده بود.

این‌طور نبود که بخواهم بگویم فیلم‌سازی و سریال‌سازی را به روزنامه‌نگاری ترجیح بدهم؛ بیشتر مسئله تغییر شرایط زندگی و آدم بود. بالاخره دیگر آن آدم بیست‌وچندساله نبودم، الان هم که داریم حرف می‌زنیم، چهارده سال گذشته و در آستانه پنجاه‌سالگی طبیعتاً مثل گذشته انرژی و توان فرسایشی کار مطبوعات را ندارم.

روزنامه‌نگاری، مخصوصاً در آن مدلی که ما در «صبا» تجربه می‌کردیم، یک کار ۲۴ ساعته و تمام‌وقت بود؛ کاری که باید همه وجودت را برایش می‌گذاشتی. شاید اگر همان آدم سال‌های جوانی بودم، باز هم ادامه می‌دادم، اما در آن مقطع احساس کردم باید واقع‌بینانه‌تر تصمیم بگیرم.

حالا در آستانه چهاردهمین سالگرد صبا، اگر قرار باشد تیتراژ خودتان را بنویسید، آن تیتراژ چه خواهد بود؟

ما هنوز زنده‌ایم



پشت پرده یک انتخاب سخت

شما روایت‌های زیبایی از شکل‌گیری صبا و حتی رسانه دارید. چرا از «صبا» جدا شدید؟

واقعیتش این است که وقتی وارد دوره روزنامه شدیم و از هفته‌نامه به روزنامه رسیدیم، همچنان اصرار داشتیم استانداردهایی را که برای خودمان تعریف کرده بودیم حفظ کنیم. از طرفی من هم‌زمان درگیر تولید فیلم و سریال بودم و مسئولیت‌های دیگری هم داشتم. همان دوره هم یک مشکل جسمی و قلبی برایم پیش آمده بود.

حجم همه این اتفاق‌ها، به لحاظ فردی برایم سنگین شده بود. ضمن اینکه من آدمی بودم که دوست داشتم همه‌چیز را خودم چک کنم؛ از خروجی هر شب روزنامه گرفته تا جزئیات صفحه‌ها و روند چاپ. یک جا احساس کردم اگر همین‌طور ادامه بدهم، ممکن است آرام‌آرام کیفیت روزنامه افت کند. برای همین ترجیح دادم به جای اینکه خودخواهانه رفتار کنم، بین خودم و روزنامه، «روزنامه» را انتخاب کنم و کنار بروم.

نگران نبودید روزنامه صبا دچار ضعف در کیفیت شود؟

خیر. آن زمان احساس می‌کردم «صبا» دیگر صاحب استخوان‌بندی و چارچوب مشخص خودش شده است. حضور محمدرضا شفیعی هم باعث می‌شد خیالم راحت باشد، چون اشراف و علاقه‌اش نسبت به کار روزبه‌روز بیشتر شده بود. فکر می‌کردم آدم‌های دیگری هم می‌توانند این مسیر را حتی بهتر ادامه بدهند و خوشبختانه اشتباه هم فکر نمی‌کردم. بعد از آن، «صبا» گسترش پیدا کرد؛ ماهنامه اضافه شد، سایت ارتقا پیدا کرد، در سوشال‌مدیا فعال شد و حتی خبرگزاری راه‌اندازی کرد. به نظر من این نشان می‌داد که مجموعه وابسته به یک فرد نبود و هویت خودش را پیدا کرده بود.

در نهایت حس می‌کنم مهم‌ترین اتفاق این بود که «صبا» توانسته بود به یک ساختار و استخوان‌بندی مستقل برسد؛ جایی که بودن یا نبودن یک نفر، اصل ماجرا را متوقف نمی‌کرد.

